

Abstract

Every monument in the current context and historical conditions and the cultural, social, religious, economic and political requirements of the period in which it emerged for the social groups and people who created it in its time as a living reality and Active has been present on the stage of history, culture and life of the people of that society, has played and played his role on his shoulders. The effect of these monuments on the psyche, behavior, thought, wisdom, imagination, taste and taste of social groups and people of the society who were contemporary with such works has been direct. Memorial architecture is a powerful form of presentation that has always been one of the best options for the cultural expression of societies, using its symbolic language and its semantic and physical capabilities as an influential artistic medium. The present article is an introduction to this relationship and a brief look at its semantic framework. Due to the historical nature of the present subject, the method of historical research and historical-descriptive analysis has been used. After reviewing the data and analyzing them, the nature and why of the relationship between monumental architecture and culture, the background and the initial classification of this type of architecture were examined. Finally, the interaction between memorial architecture and its important place in the cultural and biological spheres of societies was pointed out.

Keywords: Memorial architecture, identity, cultural origin

هویت اجتماعی در معماری یادمانی و خواستگاه فرهنگی آن با تأکید بر کهن الگوها (با رویکرد فرانوگرایی معاصر)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۵/۱

سیدمجید حسینی نژاد^۱

فرهنگ مظفر^۲

محمد رضا بمانیان^۳

چکیده

هر اثر یادمانی در بستر جاری و شرایط تاریخی و مقتضیات و ملزومات فرهنگی، اجتماعی، اعتقادی، اقتصادی و سیاسی دوره ای که در آن پدید می آمده برای گروه های اجتماعی و مردمانی که آن را پدید می آورده اند در زمانه خود چونان واقعیتی زنده و فعال بر صحنه تاریخ و فرهنگ و زندگی مردم آن جامعه حضور داشته، نقش خود را بر شانه می کشیده و ایفا می کرده است. تأثیر این بناهای یادمانی نیز بر روان و رفتار و اندیشه و خرد و خیال و ذوق و ذایقه گروه های اجتماعی و مردم جامعه ای که با چنین آثاری هم عصر بوده اند بلاواسطه بوده است. معماری یادمانی گونه ای قدرتمند از ارائه است که با بهره گیری از زبان نمادین و قابلیت های معنایی و کالبدی خود به عنوان یک رسانه هنری تدثیر گذار، همواره یکی از بهترین گزینه ها برای بیان فرهنگی جوامع به شمار می رفته است. نوشتار حاضر درآمدی است بر این رابطه و نگاهی گذرا به چارچوب معنایی آن. با توجه به ماهیت تاریخی موضوع حاضر، از روش پژوهش تاریخی و تحلیل تاریخی - توصیفی بهره گرفته شده است. پس از بررسی داده ها و تحلیل آنها، به بررسی ماهیت و چرایی رابطه معماری یادمانی و فرهنگ، پیشینه و دسته بندی اولیه این گونه از معماری پرداخته شد. در نهایت به تأثیر متقابل معماری یادمانی و جایگاه مهم آن در گستره فرهنگی و زیستی جوامع اشاره گردید.

کلیدواژه ها: معماری یادمانی، هویت اجتماعی، خواستگاه فرهنگی

^۱ دانشجوی دوره دکتری معماری اسلامی، دانشگاه هنر اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول). sm.hosseinynejad@gmail.com

^۲ دانشیار معماری، دانشکده معماری، دانشگاه علم و صنعت ایران. f.mozaffar@au.ac.ir

^۳ استاد دانشکده هنر و معماری، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. bemanian@modares.ac.ir

هر بنا یا شهری به همان اندازه پویا و مانا هست که به روند جاودانگی و حس انسانی از آن وابستگی دارد. حس جاودانگی روندی را در خود دارد که نظم مولف اش را از خود انسان می‌گیرد. این روند را نمی‌توان به وجود آورد؛ بلکه نیازمند فرصت وقوع هست. برای یافتن حس جاودانگی در معماری یادمانی لازم هست کیفیت معنوی نهفته در آن را بشناسیم. نامی بر این کیفیت نمی‌توان برگزید. کیفیت معنوی و بی‌نامی وجود دارد که مبنا و اساس حیات و روح هر انسان، شهر، بنا یا طبیعت بکر هست. این کیفیت عینی و واقعی هست؛ ولی نامی بر آن نمی‌توان انتخاب کرد. کوشش انسانی برای یافتن چنین کیفیتی در زندگی، امری حتمی و معمول در زندگی تمام انسان‌ها می‌باشد. این امر در واقع همان موضوع تامه و کلان زندگی هر شخصی می‌شود. تلاش انسانی برای رسیدن به وقت و حالتی هست که در آن احساس جاودانگی می‌کند. تعریف مفهومی چنین کیفیتی در بناها مستلزم ادراک این مضمون هست که هویت در هر مکان از تکرار نمودن مستمر الگوهای خاصی از رویدادها در آن مکان حاصل می‌شود. (الکساندر، ۱۹۷۷)

الگوهای معماری همیشه در مکان وقوع طرح پیوندی عمیق با الگوهای صوری خاص خود دارند. شاکله بنا و شهر در غایت امر همین آفرینش الگوها در مکان هست. در واقع همین الگوها را می‌توان به عنوان ذرات تشکیل دهنده شهر به مثابه یک کل واحد در نظر گرفت. الگوهای خاصی که بنا یا شهر را می‌سازد امکان دارد جاودانه یا میرا باشند، مانا یا موقتی باشند. میزان جاودانگی الگوها به زندگی انسان در بنا یا شهر حیات می‌بخشد. از قید و بند روزمرگی رها می‌کند. الگوی فاقد جاودانگی در زندگی انسان سبب ماندن در محدوده تناقض‌های درونی انسان می‌شود تعداد بیشتری از کاربرد الگوهای معماری که دارای هویت و جاودانگی هستند؛ در بنای مسکونی یا در شهر یا حتی در یک اتاق باعث می‌شود که سوژه مورد بحث ما در یک کلیت دارای انسجام، پویاتر و سودمند تر گردد. حس جاودان بودن و امکان ماندن و یادمانی شدن را که ما در این بحث به صورت کیفیت بی‌نام آن را می‌پذیریم، بیشتر از قبل ایجاد کند. هر زمان که یک بنا الزامات یادمانی و هویتی لازم برای جاودانه شدن را دارا باشد، جزئی از یک کل به نام طبیعت خواهد شد. همه اجزاء در طبیعت همه با چنین حقیقتی مواجه هستند که همه چیز در جهان در حال گذر هست. روند رو به رشد رویداد زیست انسان همان کیفیت زیستن او را رقم می‌زند. برای رسیدن به چنین کیفیت بی‌نام، لازم هست تا الگوهای معماری و کهن الگوهای پیشینی را تبیین کنیم. تبیین برای زنده ساختن و زنده نگه داشتن آن‌ها. یادمانی بودن یا یادمانی شدن یا یادمانی کردن یک بنا یا عنصری از کلان یک شهر را نمی‌توان در ضابطه مندی خاصی ایجاد کرد. مانند طبیعت یکر و ماندگار عالم زیستی ما انسان‌ها که ساخته نشده است. بلکه هم چون اندام یک گیاه پرورده شده است. در این بحث ما آن چیزها یا کارها با رفتارهایی را که بر اثر آن‌ها انسان می‌تواند بنایی را بسازد یا طراحی کند، زبان الگو می‌نامیم. انسان براساس زبان الگو به یک بنا شکل می‌دهد. قرن‌ها هست که چنین بر روی زمین زیسته است. زبان الگو به طراح معمار یا طراح شهرساز این امکان را می‌دهد تا به اندازه بی‌نهایت بنای تازه و بی‌همتا به وجود آورد. درست به همان میزان که به زبان محاوره انسان با انسان اجازه داده شده تا بی‌نهایت جمله متفاوت بسازد، آن هم در این همه زبان زنده و پویای قابل محاوره. هر نوع ساختنی در سیطره زبان الگو هست. (لاوسون، ۱۳۹۴) الگوهای عینی به این دلیل در کارهای روزمره وجود دارند و همیشه هستند؛ چون که توسط انسان در تمام طول تاریخ کاربرد داشته‌اند. ذکر این نکته در ابتدای تعریف زبان الگو برای بررسی جاودانگی و یادمانی بودن آثار معماری خالی از لطف

نیست که علاوه بر منتج شدن شکل و فرم شهرها و بناها از زبان الگوها در معماری، کیفیت هر بنا و شهری هم ناشی از به کار بستن زبان الگوها می باشد. بناهای مذهبی و حتی ابنیه پادشاهی و باشکوه همه برگرفته از آن زبان الگویی بوده اند که سازندگان آنها به کار برده اند (الکساندر، ۱۹۷۷). الگوهای کهن و الگوهای مشترک و زبان الگوهای گذشته گان را بیازماییم و آن ها را اصلاح کنیم. بازخورد ادراکی و حتی حسی که از این الگوها می گیریم، می تواند به ما کمک کند که آیا چنین الگوهایی به ما حیات و سرزندگی می بخشند یا نه؟

الگوها همانند یک ساختار ارگانیک و زنده در طبیعت، دارای نظام ژنتیکی و پویا هستند که به تمام هزاران فعالیت کوچکی که در درون آن ها انجام می شود نظم و قدرت می بخشند و کلی منسجم را پدید می آورند. (الکساندر، ۱۹۸۴) هر کدام از اعمال ساختن ما و به کار بردن الگوها در امر طراحی به مکان مورد نظر شخصیت می بخشد. تشکیل کل واحد توسط در کنار هم گذاشتن اجزا منفرد رخ نمی دهد. بلکه روند شکل گیری این کل همان نحوه تکامل تدریجی چنین زنده را شبیه هست. کلیت آن بر اجزاء تشکیل دهنده تقدم دارد. کل می تواند اجزا را مرحله به مرحله پدید آورد. در هر مرحله یک الگو پدید خواهد آمد. انتظام و انسجام کل واحد وابستگی مستقیم دارد با هر کدام از این مراحل تشکیل الگو در اجزاء. در تسلسل و رعایت مرتبه بندی میان اجزاء هست که بنایی منسجم و دارای ویژگی های برگرفته از طبیعت شکل می گیرد. ساده بودن آن مانند روند شکل گیری کلمات و جملات در ذهن انسان و بیان آن ها از طریق زبان می باشد. در صورتی که روند طراحی بتا و شهر به این صورت شکل گرفته باشد، ممکن است به شکل قاسم مستقیم و از طریق به کار بردن چندین نشانه ساده بر روی بستر وقوع طرح، آن اجرا کرد و نشان داد. در درون این روند چندین و چند فعالیت برای اصلاح و تکمیل فرآیندهای پیشین وجود دارد. مرحله به مرحله کلی پدید خواهد آمد که خود برگرفته از فعالیت تک تک اجزاء می باشد (حجت، ۱۳۸۴).

تبیین الگوی طراحی برای یادمان های معماری در حوزه فرهنگی ایران، بررسی هویت و نقش آن در تاثیر گذاری و تاثیرپذیری از بناهای یادمانی، ارایه تعریفی جامع از کهن الگوها و نقش سازنده ی آنها در ماندگاری، جاودانگی و هویت سازی برای یادمان ها با توجه به هدف اصلی تحقیق، که تبیین الگوی طراحی برای معماری یادمانی با تاکید بر هویت و کهن الگوهاست به نظر می رسد که بدون داشتن تعریفی دقیق از معماری یادمانی، هویت و فهرستی از الگوهای موفق معماری معاصر نمی توان الگویی کاربردی برای طراحی این مقوله از معماری ارایه داد، لذا پس از گردآوری این اطلاعات دریافتیم که بدون مطالعه دو عامل قیاس به عنوان روش جامع طراحی و فرم های کهن را نمی توان الگوی طراحی موفق که ضامن هویت سازی برای یادمان ها باشد، ارائه داد؛ لذا در مبانی و تعاریف موضوع پژوهش به طور مفصل به بررسی و ارائه تعریف هر کدام از آنها پرداخته شد و در این اینجا به تجزیه و تحلیل آن خواهیم پرداخت. سپس هویت را که یکی دیگر از مهم ترین عامل جاودانگی و ماندگاری است؛ بررسی می کنیم.

طبق تعریف ارائه شده از لویی کان، یادمان را این گونه تعریف می کنیم: کیفیتی روحانی - معنوی به ارث گذاشته شده در ساختار می دانند که ترجمانی است از حس جاودانگی. از نظر نگارنده، این تعریف در میان تعاریف ارائه شده توسط نظریه پردازانه قابل تامل تر است. هویت عاملی که در عین حال باعث ایجاد تشابهات درون گروهی و تفاوت برون گروهی می شود. در خصوص معنی و ریشه واژه هویت، نیکلسون معتقد است که هویت در اصل واژه عربی است و از مصدر واژه جعلی " هو " که ضمیر مفرد غایب می باشد، گرفته شده است در حالی که هر چند برخی دیگر

معتقدند که کلمه ی هویت عربی نیست؛ اما مترجمان از استعمال آن ناگزیر بوده اند و آن را از حرف رباط یعنی حرفی که در زبان عربی دال بر ارتباط محصول به موضوع است، مشتق کرده اند. (صلیبا، ۱۳۶۶)

قیاس عبارت از یک راهبرد برای حل یک مسأله ی طراحی از طریق بافتن یک پدیده معین درون یا خارج از قلمروی معماری است. قیاس به شناسایی روابط حقیقی بین اشیا می پردازد. سعی در پیدا کردن چیزی دارد که دارای تمام ویژگی های مورد نظر باشد. سپس آن را برای پروژه ی در دست اجرا الگو قرار می دهد. در روش قیاس، طراح اول به کمک قیاس طرح را تجسم و آن را ترسیم می کند سپس برای اجرا به جزئیات بیشتر می پردازد. در این روش طراح از طریق قیاس طرح، با زمینه های دیگر، در جهت خلق راه حل تازه است. قیاس می تولد به کمک نمونه هایی در گستره ی معماری یا حتی خارج آن صورت گیرد. طراح این مقایسه را انجام می دهد تا مسأله را به شیوه جدیدی ساختار بندی کند. (لاسون، ۱۹۸۰) قیاس میان نمونه های موفق طراحی، بسته به نوع و بستر یادمان، یکی از الگوهای منطقی در آفرینش یک یادمان ماندگار می باشد.

فصل مشترک روش های مطرح شده را می توان به شکل قیاس در نظر گرفت. در واقع یکی از فرضیات ما در این تحقیق، در مورد انتخاب الگوی طراحی یادمان این هست. به نظر می رسد کهن الگوها ذاتا فرم هایی هستند که برای گروه های مختلف انسانی که دارای مشترکاتی هستند، هویت سازی می کند. لذا در مقام تأکید بر هویت و فرم می توان به سراغ کهن الگوها رفت. قیاس میان نمونه های موفق طراحی بسته به نوع و بستر یادمان، یکی از الگوهای منطقی در آفرینش یک یادمان ماندگار می باشد. به کار گیری کهن الگوها در فرآیند طراحی یادمان، ضامن بستر سازی برای هویت سازی با حفظ هویت از طریق فرم است.

ادبیات موضوع

آن چه بیشتر اندیشمندان گستره فرآیند طراحی با آن همسو هستند، وجود حداقل دو مرحله ی واکاوی و هم آمیزی در این فرآیند است. سمت و سوی فرآیند طراحی از دید بسیاری از تحلیل به سمت ترکیب، از جزء به کل و از پایین به بالاست در حالی که برخی دیگر خلاف این می نگرند. از نگاه این نظریه پردازان، فرآیند طراحی فضا فرآیندی از بالا به پایین است.. البته نگرش های بینابینی نیز به همگرایی و واگرایی هم زمان در فرآیند طراحی اشاره دارند. در کنار همه این دیدگاه ها، انگاره هایی هستند که برای طراحی معماری سرمشق و الگو می شناسند. با واکاوی آثار معماری با مصاحبه با طراحان، روش های به کار رفته در طول تاریخ معماری توسط برخی دسته بندی شده است. کریستوفر الکسلندر پس از تأکید بر اهمیت مدل و الگو و نقش ترکیب الگوهای انتزاعی با توجه به زمینه طرح در آفرینش فرم معماری بیان می دارد هیچ کس با پیروی کورکورانه از هر روشی، طراح بهتری نخواهد شد. او روش طراحی را به عنوان موضوع پژوهش مساله گشایی رد می کند و معتقد است مطالعه طراحی، فرم را از عمل طراحی جدا می کند و می نویسد: کسانی که به دنبال روش های طراحی بدون عمل طراحی هستند، همیشه طراحانی نامیدند که با در خود رمق طراحی را ندیده اند یا روش را گم کرده اند؛ با هیچ گاه انگیزه شکل آفرینی را نداشته اند. چنین افرادی هرگز قادر به بیان معناداری از چگونگی فرم دهی نخواهند بود. (Alexander ۱۹۶۴) هدایت فرآیند طراحی ممکن است از کل به جزء صورت گیرد یا از جزء به کل طراح ممکن است در فرآیند طراحی، مسأله را تحمل کند یا راه حل محور تأکید

طراح در فرآیند طراحی ممکن است بر هم آمیزی از ترکیب باشد یا واکاوی (تحلیل). طراحی ممکن است از داخل به خارج یا برعکس انجام شود. این که جهت گیری طراح از پایین به بالا با از بالا به پایین باشد، در روند طراحی در حرفه های مختلف بررسی شده است. کریستوفر الکساندر و بالا پستی نیز مانند نایجل کراس در فرآیند طراحی حرکت به ترکیب را مورد توجه قرار داده اند. به این صورت که تحلیل مساله، حرکت واگرا و توسعه یابنده در جهت ریز کردن یا تجزیه و پسط موضوع است. سپس ترکیب مجدد و سوار کردن آن اجزاء به طریق جدید، حرکتی همگرا و جمع کننده به سمت محصول و نتیجه فرآیند است. بالا پستی به پویایی حرکت های واگرا و همگرا و تکرار متعدد آن ها در حین فرآیند نیز تاکید دارد. همچنین نایجل کراس، به اهمیت همگرایی و ترکیب نسبت به واگرایی و تحلیل چنین اشاره می کند که نهایتاً فرآیند طراحی ناچار است موضوعات تحلیل شده را با ترکیب و جمع کردن به سوی نتیجه و محصول، همگرا سازد. بلا بنتی معتقد است ما در فرآیند طراحی ابتدا در مواجهه با شماری از درخواست ها، گزینه های مختلف طراحی و مجموعه ای ارزش ها و ایده ها، دچار واگرایی می شویم، انسیس در انتخاب و الصور نظام آینده به همسرایی روی می آوریم. مشابه شما این فرآیند واگرایی و همگرایی زمانی رخ می دهد که در فضای راه حل قرار می گیریم. در هر گستره از طراحی ما ابتدا با خلق گزینه های متعدد برای هر یک، به صورت واگرا، سپس با ارزیابی گزینه ها و انتخاب گزینه ی برتر همگرا عمل می کنیم.

یادمان و معماری یادمانی: علیرغم وجود شاهکار های ارزنده ی یادمانی در ایران زمین متاسفانه در بحث مبانی نظری یادمان ها نیز به مثابه ماندگاری تحقیقات چندانی توسط جامعه ی دانشگاهی داخل کشور انجام نشده است، لذا ناگزیر از پژوهش مجامع علمی و پژوهشگران خارجی به عنوان پیشینه تحقیق در این رساله بهره مند شدیم. مکتوبی که در باب تعاریف یادمانی نکاتی قبل توجهی دارد، متنی است از مجموعه کتاب (Architect Culture ۱۹۶۸-۱۹۴۳) گردآوری شده توسط جان اوکمان با همکاری ادوارد ایگن که در دانشگاه کلمبیای ایالات متحده انتشار یافته است. استورات عال، هویت را یک روند در حال شدن می داند که شناسناید و عامل شناخته شدن است (قطبی، ۱۳۸۷) هویت عامل شناسایی فرد از افراد، شیء از اشیاء و گروه از سایر گروه ها به حساب می آید. چارلز جنکر معتقد است: هویت طبقه بندی اشیا و افراد و مرتبط ساختن خود با چیزی یا کسی دیگر است. (تاجیک، ۱۳۸۴) به بیانی دیگر هویت محلی برای قرارگیری اسمشمولات می باشد. همچنین می توان از آن به عنوان لایه ورود پدیده ها به شامل شدن در یک اجتماع یاد کرد. علی رغم این واقعیت که هویت در ناشیست ریشه دارد، شماره به تفاوت نیز مربوط می گردد. کاترین دود وارد معتقد است که هویت از طریق تشاید ارزیابی می شود؛ تشابه با انسان هایی مثل ما و تفاوت با آنهایی که مثل ما نیستند (سیر مقتدایی، ۱۳۸۳). از این رو الفت هویت مستلزم درک در معنای متضاد است؛ دو معنایی که در تقابل های دوگانه در مقابل هم قرار می گیرند، ولی در واقع تکمیل کننده یک مفهوم به بنام هویت هستند، این دو معنا شاهت و تفاوت می باشند؛ شباهت درون گروهی در عین تفاوت برون گروهی. این کیفیت به مفهوم متباین بودن در عین هماهنگی نیز شباهت دارد و می توان آن را تمایز از غیر و تشابه با خود دانست (سیر مقتدایی، ۱۳۸۳). هویت به طور ضمنی بیانگر این حقیقت است که هر پدیده از طریق بروز برخی صفات عینی و ذهنی، شباهت شباهت خود را با گروهی از اشیاء و تفاوتش را از گروهی دیگر نشان می دهد. از این رو هویت عامل شناسایی پدیده در ضمن داشتن دو مفهوم تفاوت و شباهت معرفی و تبیین می شود. کریستوفر الکساندر، هویت را تجسم کالبدی کیفیت

های بی نام در بناها می داند، کیفیت هایی که معنای اصلی حیات و روح هر انسان، شهر، بنا و یا، طبیعت بکر هستند، اما نمی توان نامی بر آنها گذاشت (الکساندر، ۱۳۸۱). والتر بور معتقد است که هویت همان تفاوت های کوچک و بزرگی است که باعث باز شناخت یک مکان و خوانایی محیط می شود و حس دلبستگی محیط را به وجود می آورد (قطبی، ۱۳۸۷). کالن بر اهمیت تفاوت هر محیط با سایر محیطها تاکید دارد او هویت را توجه به شخصیت فردی هر محیط و پرهیز از یکنواختی و تشابه محیط های شهری از طریق به جلوه در آوردن ویژگی های خاص هر محیط تعریف می کند. (قطبی، ۱۳۸۷). از نظر را با پورت هویت قابلیت تمیز و تشخیص عنصری از عنصر دیگر است (قطبی، ۱۳۸۷). راپاپورت در زمینه مسئله هویت راه حل هوشمندانه ایی را ارائه می دهد و هویت عمومی و خصوصی را تبیین می کند و معتقد است که باید دو نوع ابراز هویت از یکدیگر تشخیص داده شوند (فن مایس، ۱۳۸۴). لذا دارا بودن هویت مستلزم داشتن دو کیفیت تفاوت و تشابه خصوصیات، به طور همزمان است؟ این خصوصیات باید به گونه ای باشند که جسم شهر در عین تداوم زمانی، در حال تحول و تکامل نیز باشد و نهایتا به پیدایش کل منجر شود (میرمقتدایی، ۱۳۸۳). در تعریف فوق سه معیار ارزیابی هویت تمایز از غیر و تشابه با خودی، تداوم و تحول و وحدت در کثرت به طور ضمنی بیان شده که از میان آنها، معیار تمایز از غیر و تشابه با خودی اصل زیر بنایی است و دو معیار بعدی زیر مجموعه آن به حساب می آیند. هم چنین از میان این دو معیاره ویژگی تداوم و تحول بیشتر در رابطه با معماری تک بنا مطرح است و ملحوظ داشتن این ویژگی، به شهر وحدتی می بخشد که حاصل کثرت اجزاء متفاوت آن بوده و ویژگی وحدت در کثرت عینیت می یابد. در بحث ما رابطه ی ماندگاری یادمان ها و نقش آن در هویت مورد کنکاش است لذا به نظر میرسد در این موضوع یادمانهای معماری به عنوان وجهی خاص از معماری که در بردارنده ی کیفیات روحانی و متجلی گر میل به جاودانگی انسان ها هستند به دو صورت نمود پیدا می کند .

۱. ایجاب معماری روز به تقلید از خود

۲- نوآوری و بدعت در معماری

روش تحقیق

روشی که در این مقاله جهت دستیابی به نتایج به کار گرفته خواهد شد، شامل هردو روش کمی و کیفی خواهد بود که بر مشاهده، مطالعه و قیاس متکی خواهد بود. جهت جمع آوری داده ها به منظور دستیابی به ادبیات تحقیق، کتاب ها، مقالات، وب سایت ها، پایان نامه های مشابه و گزارش کنفرانس ها، مورد مطالعه و بررسی علمی قرار گرفته و خواهند گرفت و از این طریق به مطالعه دقیقی در مورد فرآیند طراحی، الگوهای طراحی یادمان ها، هویت و فرم های آرکی تایپی خواهیم پرداخت. همانطور که در ادبیات تحقیق با عناوین فرآیند طراحی و الگوهای طراحی به روش قیاس اشاره شد، بنابر روش های دسته بندی شده توسط اندیشمندان گوناگون، نتیجه می گیریم که هر کدام از روش های طراحی با روش قیاس، تشابه آشکاری دارند. به نظر می رسد تمام روش های مطرح شده به نوعی یک شاخه از روش قیاس، به حساب می آیند، پس می توان فصل مشترک روش های مطرح شده را قیاس در نظر گرفت. با توجه به فرضیه های تحقیق حاضر، در مورد انتخاب الگوی طراحی یادمان این است که، قیاس میان نمونه های موفق طراحی، بسته به نوع و بستر یادمان، یکی از الگوهای منطقی در آفرینش یک یادمان ماندگار می باشد. برای اثبات این فرضیه به بررسی عنصر

قیاس در چهار نمونه مورد مطالعه پرداخته خواهد شد. برای مطالعه میزان و نوع به کارگیری عنصر قیاس در هر یک از نمونه ها، به مقایسه تطبیقی آنها با موارد مشابه معماری متعلق به زمان های قبل از طراحی آنها خواهیم پرداخت. لذا در تحقیق حاضر، در مقام تأکید بر هویت و فرم از کهن‌الگوها یاد خواهیم کرد. در اینجا با فرضیه دوم تحقیق مواجه می شویم که، به کارگیری آرکی تایپ هاء در فرآیند طراحی یادمان، ضامن هویت سازی با حفظ هویت از طریق فرم است. برای بررسی فرضیه دوم به نظر می رسد، کهن‌الگوها به عنوان فرم هایی که در خاطره جمعی انسان ها از نخستین روزهای آفرینش بشری شکل گرفته اند می توانند به عنوان نمایندگان هویت سازی برای گروه های انسانی قلمداد کردند و فرم هایی که در آنها ساطع و برانگیخته می شوند، می توانند ضامن ماندگاری - جاودانگی و موفق بودن یادمان های معماری باشند. روشی که در این مقاله جهت دستیابی به نتایج به کار گرفته خواهد شده شامل هر دو روش پژوهشی کمی و کیفی خواهد بود که بر مشاهده مطالعه و قیاس متکی خواهد بود. جهت جمع آوری داده ها به منظور دستیابی به ادبیات تحقیق، کتاب ها، مقالات، وبسایت ها، پایان نامه های مشابه و گزارش کنفرانس ها مورد مطالعه و بررسی علمی قرار گرفته و خواهند گرفت و از این طریق به مطالعه در مورد الگوهای طراحی یادمان ها، هویت و فرم های کهن‌الگویی خواهیم پرداخت. همچنین جهت درک درست مفاهیم و تدوین پاسخ های مناسب به پرسش ها و عینیت بخشیدن به تعاریف و توضیحات از نمونه های موفق داخلی و خارجی تاریخی و معاصر در قالب نمونه های مطالعاتی استفاده خواهد شد. روش تحلیلی مقایسه ای که از نوع کاربردی با رویکرد کیفی و کمی از نوع قیاسی - تحلیلی به همراه با تحلیل فرم های کهن‌الگویی خواهد بود. چارچوب نظری تحقیق حاضر، براساس روش اسنادی مطالعات و داده های بررسی خواهد شد و طراحی در قالب سلسله مطالعات به صورت تحلیلی، و مبانی نظری ارائه می گردد.

تحلیل یافته های پژوهش

رویداد الگوها

برای تعریف این کیفیت در بناها و شهرها، باید کار را با درک این مطلب شروع کنیم که هویت هر مکان از تکرار مستمر الگوهای خاصی از رویدادها در آن مکان حاصل می شود. ما می دانیم که کیفیت بی نام در زندگی خودمان چگونه چیزی هست. این کیفیت فقط وقتی می تواند در ما زنده شود که در عالمی که ما جزئی از آن هستیم، وجود داشته باشد. ما تنها به همان اندازه می توانیم زنده بشویم که بناها و شهرهایی که در آن ها زندگی می کنیم، زنده اند. کیفیت بی نام دور نام دارد. و در صورتی در بناهای ما هست که ما خود دارای آن باشیم. برای فهم روشن تر این مطلب، ابتدا باید این موضوع را دریابیم که هویت هر شهر یا بنا بیش از هر چیز تحت تأثیری چیزی هست که در آن اتفاق می افتد. آن عده از انسان ها که به بنا تعلق خاطر دارند، مایل اند خیلی راحت فراموش کنند که همه حیات و روح هر مکان و همه ادراک ما در آن مکان، ته فقط به محیط کالبدی اش، بلکه به الگوی رویدادهایی بستگی دارد که در آن جا اتفاق می افتد. این الگوی رویدادها که هویت مکان ها را به وجود می آورد، لزوماً رویدادهای انسانی نیست. کدام یک از این دو اثر بیشتری در بنا می گذارد؟ معلوم هست که درک از بنا را به کلی دگرگون می کند. پس می دانیم که آن چه در بنا یا شهر مهم هست، شکل بیرونی اش و ترکیب کالبدی محض آن نیست؛ بلکه رویدادهایی است که در

آن پیش می‌آید. هویت هر بنا یا شهر ضرور تا حاصل رویدادهایی است که غالبا و مکررا در آن اتفاق می‌افتد. همین قضیه در زندگی فردی هر کسی صدق می‌کند. البته الگوهای رایج رویدادها بسته به هر فرد یا فرهنگ بسیار متفاوت است. اما هر شهر، هر محله و هر بنا، مطابق فرهنگ غالب خود مجموعه خاصی از این رویدادها دارد. پس به صورت اجمالی این واقعیت را می‌دانیم که عالم ما ساختاری دارد مبتنی بر این امر ساده که بیشتر رویدادهایی که در آن اتفاق می‌افتد، چه رویداد انسانی و چه رویداد غیرانسانی، به طور حتمی در چارچوب الگوهای مشخص و ثابتی می‌گنجد. و به راستی عالم ساختاری دارد؛ به همین دلیل که این الگوی رویدادهایی که پیوسته تکرار می‌شود، خود را با مکان ملازم می‌سازد. مثلا الگوی رویدادهایی را در نظر بگیرید که به آن تماشای عالم در گذار می‌گوییم.

مکان الگو

الگوهای رویدادها همواره با الگوی صوری خاصی در مکان پیوندی ناگسستنی دارند. در واقع، چنان که خواهیم دید، هر بنا یا شهر در غایت امر متشکل از این الگوها در مکان هست و نه چیز دیگر: این الگوها اتم‌ها و مولکول‌های سازنده بنا یا شهر هستند. در پژوهش پیش رو به بنیادی‌ترین مسائل هر بنا یا شهر می‌پردازیم. بنا یا شهر از چه ساخته شده است؟ ساختارش چیست؟ جوهر کالبدی‌اش چیست؟ قطعات ساختمانی که مکان از آن ساخته شده اند کدام‌ها هستند؟ هر شهر و بنایی هویتش را از رویدادها و الگوهای رویدادی می‌گیرد که پیوسته و به کرات در آن جا اتفاق می‌افتد و الگوی رویدادها به نحوی با مکان پیوند دارد. با این اوصاف، تا این جا نمی‌دانیم که دقیقا کدام جنبه از مکان هست که با رویدادها ملازم دارد. تصویری از بنا یا شهر به دست نداده ایم که به ما نشان دهد چگونه ساختار آشکار ظاهری‌اش؛ یعنی همان صورتی که به نظر می‌آید یا هیئت کالبدی بنا، با این رویدادها پیوند خورده است.

در نظر اول، چنین می‌نماید که این الگوی نسبت‌ها از عناصر جدایند. اما وقتی که دقیق‌تر نظر کنیم، در می‌یابیم که این تناسب هاته عارض هستند و نه زاید بر عناصر، بلکه لازمه آن‌ها و به راستی جزئی از آن‌ها هستند. وقتی که باز هم دقیق‌تر نظر کنیم، در می‌یابیم که حتی این دیدگاه نیز چندان دقیق نیست؛ زیرا نه تنها این نسبت‌ها با عناصر ملازم دارد، بلکه در حقیقت خود عناصر هم نوعی از نسبت‌ها هستند. و بدین نحو، سرانجام چیزهایی که عنصر می‌نماید ذوب می‌شود و شبکه‌ای از نسبت‌ها بر جا می‌گذارد. این شبکه نسبت‌ها همان چیزی است که خود را تکرار می‌کند و به بنا یا شهر ساختار می‌بخشد. هر یک از این الگوها قاعده‌ای صوری است که مجموعه نسبت‌هایی را در مکان مقرر می‌دارد. و هر قاعده یا الگویی خود نوعی الگویی از نسبت‌ها میان قاعده‌هایی دیگر است و آن قاعده‌ها نیز خود الگویی از نسبت‌هاست.

به علاوه هر الگوی مکان الگوی رویدادی دارد که با آن ملازم است. البته الگوی مکان علت الگوی رویدادها نیست. اما هر الگوی رویداد با مکانی که در آن اتفاق می‌افتد پیوند درونی بنیادینی دارد. همین مجموعه نسبت‌هاست که ضروری است. زیرا آنها نسبت‌هایی هستند که مستقیما با الگوی رویدادها سازگار است. و به همین نحو هر الگویی از نسبت‌ها در مکان با الگوی رویدادهای خاصی سازگار است. البته الگوها در هر جا و در هر فرهنگ و در هر دوره‌های متفاوت هستند. همه آن‌ها ساخته انسان و همه انسان‌ها وابسته به فرهنگ هستند. از این روی، در هر دوره و در هر مکان، ساختار عالم ما به صورت لازم خود حاصل مجموعه الگوهای است که بارها و بارها تکرار می‌شوند. این الگوها

عناصر عینی مانند مصالح و عناصر معماری نیستند؛ بلکه بسیار ژرف تر و سیال تر هستند. جوهره ای تاب و پنهان، که هر پتا و شهر همواره از آن ها ساخته می شود.

زنده بودن الگوها

الگوهای خاصی که بنا یا شهر را می سازند، ممکن است زنده یا مرده باشند. به هر اندازه که زنده باشند، آزاد شدن نیروهای درونی را ممکن می کنند و ما را آزاد می کنند؛ اما اگر مرده باشند، ما را در بند تناقضات درونی مان نگاه می دارند. حال که می دانیم هر پتا و هر شهر از الگوهایی ساخته شده است که خود را در سرتاسر بافت پتا یا شهر تکرار می کنند و هر بنا با شهر هویتش را از همان الگوهایی می گیرد که آن را می سازد. نمی توان فقط با کاری درونی به این حالت رسید. واقعیت این است که فرد آن چنان تحت تاثیر محیط خود هست که حالت هماهنگی درون اش بستگی تام به هماهنگی او با محیط اش دارد. برای مثال در بعضی از شهرها، الگوی روابط میان محل های کار و خانواده ها به ما کمک میکند که زندگی بیابیم. در شهرهای دیگر، که در آن ها کار و خانواده از نظر کالبدی جدا هستند، تضادهای درونی گزیر ناپذیر انسان را به ستوه می آورد. به همین نحو، حیاطی که شکلی مناسب دارد به انسان کمک می کند که در آن زندگی را در یابد. بنابراین پیداست که الگوها در تعیین مقدار زنده شدن ما در هر جای مقروسی نقشی مسختی و عظیمی ایفا می کند. اما از این گذشته، الگوها فقط ابزارهایی برای کمک به زنده کردن ما نیستند؛ خود نیز زنده یا مرده اند. الگوهای خوب بدین سبب خوب هستند که هر کدام خود تا اندازه ای به حد کیفیت بی نام می رسد. امواج روی یک تل ماسه روان را در نظر بگیرید. این الگویی است مشخص و پایدار؛ زیرا حقیقتی است مرتبط با قوانین حاکم بر ماسه و باد. چنین چیزی ممکن هست در باغی هم اتفاق بیفتد که در آن گیاهان و باد و جانوران با هم در تعادل کامل اند. خلاصه، اگر بگوییم که این الگوها زنده اند کمابیش مثل این است که بگوییم پایدارند. همین در مورد الگوهای حوزه انسانی نیز صادق است. کیفیت آن ها نیز نه به هدف؛ بلکه به پایداری درونی شان بستگی دارد. وجود کیفیت بی نام در انسان، زنده بودن انسان، ذوق انسان به زندگی، مستقیما وابسته هست به الگوهای عالم انسانی و میزان برخورداری آن ها از این کیفیت. الگوهایی که زنده اند این کیفیت را به انسان ارزانی می کنند. اما این کیفیت را لزوما بدین سبب به انسان ارزانی می کنند که خود دارای آن هستند.

۱ اکثر الگوها

هر چه الگوهای زنده در چیزی مانند اتاق یا یک بنا یا در شهر بیشتر شوند، آن چیز در قالب کلی منسجم زنده تر و شاداب تر می شود و شور خودبانی و حفظ خود را که همان کیفیت بی نام هست، بیشتر در خود دارد. وقتی که الگویی زنده باشد، نیروهای درونی خود را آزاد می کند. خودبان و خود آفرین است و نیروهای درونی اش پیوسته خود را پشتیبانی می کنند. این مساله خود مصداقی خاص از ویژگی های عام تری است که به واسطه آن الگوهای شهر یا بنا به حفظ یکدیگر کمک می کنند و هر الگوی زنده حیات خود را گسترش می دهد و به الگوهای دیگر سرایت می دهند. معماری نظامی را در نظر می گیرد که در آن الگوهای متعددی همزیستی دارند. هر کدام از این پنجاه الگو خود ممکن است زنده یا مرده باشند. تصور کنید که اگر چند تا از این الگوها مرده تر باشند چه می شود؟

حال می‌خواهیم ببینیم وقتی که الگوها در جهان همکاری می‌کنند چه می‌شود؟ هر چه تعداد الگوهای زندگی بخش در بنا بیشتر باشد، آن با زیباتر می‌نماید. در شهر هم چنین هست. هر بنا یا شهری وقتی زنده می‌شود که همه الگوهایش زنده باشند. یعنی وقتی که آن بنا یا شهر بگذارد هر که در آن هست، هر گیاه و هر جانور، هر جوی و هر دیوار و پلی و هر بام خلنه‌ای یا عمارتی دیگر، هر گروه از افراد و هر جاده‌ای به خودی خود زنده باشد. وقتی که چنین شود، کل شهر به همان حالتی می‌رسد که انسان‌ها گاهی در بهترین و شادترین لحظات شان همان وقتی که حس می‌کنند خیلی آزاد هستند، بدان می‌رسند. در این حالت کل شهر کیفیتی دارد. در برابر آفتاب فعل و انفعالات درونی خود می‌روید و پخته می‌شود.

کیفیت ذاتی

هر گاه که بنایی چنین دلیلی در درون خود داشته باشد، جزئی از طبیعت می‌شود. هم چون امواج اقیانوس با برگ‌های علق، که اجزای آن‌ها در معرض بازی بی‌پایان تکرار و تنوع هست. همه در محضر این حقیقت اند که همه چیز در گذر است. این خود آن کیفیت هست. اگر بنا یا شهری یکسره از الگوهای زنده ساخته شده باشد چه می‌شود. اگر شهر یا بنایی زنده باشد، ما همواره آن را زنده می‌شناسیم. نه فقط در نشاط آشکاری که در آن حضور دارد، نه فقط در آزادی و راحتی اش. بلکه در ظهور کالبدی خالص آن هم. این خصلت طبیعت هست. امواج اقیانوس نیز همه شان این خصلت را دارند. همین قضیه درباره قطرات داخل موج‌ها هم صادق هست. حتی اتم‌ها هم این خصلت را دارند. الگوها همیشه تکرار می‌شوند. اگر بخواهید گلی را زنده بسازید، آن را به صورت فیزیکی و از طریق چیدن تک تک یاخته‌ها با انبرک نمی‌سازید و آن را از دانه می‌رویاند. این بر یک اصل ساده علمی مبتنی هست. پیچیدگی بسیار هر نظام زنده را که لازمه حیات آن هست نمی‌توان به صورت مستقیم ساخت. بلکه فقط می‌توان غیر مستقیم ایجادش کرد. چنین چیزی محقق نمی‌شود مگر این که هر جزء دست کم تا حدی خودمختار باشد. چنان که بتواند خود را با حالات موضعی اش در کل مجموعه سازگار کند. لازمه بنای طبیعی هم همین هست. آیا ممکن هست فعالیت‌های معماری انسان هم رمزی مانند رمز ژنتیکی داشته باشند؟ آیا مزی سیال هست که کیفیت بی‌نام را در بناها ایجاد کند و چیزها را زنده سازد؟ آیا جریانی هست که وقتی کسی به خود امکان می‌دهد بنا یا مکان زنده‌ای ایجاد کند، درون ذهن او جای گیرد؟ آیا به راستی جریانی وجود دارد که بسیار ساده باشد. آن قدر ساده که همه افراد جامعه بتوانند آن را به کار ببرند؟ جریانی که نه تنها تک بناها، بلکه کل محلات و شهرها را ایجاد کند؟ در ادامه خواهیم پرداخت به چنین جریان‌هایی. در واقع امر این جریان صورتی شبیه به زبان به خود می‌گیرد.

الگوهای مشترک

جهت گشایش رویکردی جدید به زبان‌الگویی مشترک ابتدا لازم هست که الگوهای پرمایه و حیات بخش را مورد بررسی قرار دهیم. برای این که شهرها و بناهای ما دوباره زنده شوند، لازم هست تا به زنده کردن زبان الگوها بپردازیم. آن چنان که همگی بتوانیم از آن‌ها استفاده کنیم. زبان‌هایی که حاوی الگوهای دارای مفهوم حیات هستند و آن چیزی که در درون این الگوها می‌سازیم به خودی خود واجد ماهیت یادمانی هستند. ما به ازای بیرونی و مشترک این کار دارای الزام یافتن راهی برای سخن گفتن و اندیشیدن به الگوها می‌باشند. راه و روشی که میان تمام موارد دارای

مشترکاتی باشد. خلاصه می بینیم که هر الگویی که مشخص می شود لازم هست به صورت قاعده ای تبیین شود که رابطه ای میان سه عامل مشترک برقرار کند :

یکم؛ زمینه و نظام نیروهایی که در آن زمینه فعال هستند. دوم؛ ترکیبی که به آن نیروها امکان گسترش و توزیع در آن زمینه را می دهند و سوم نظام همین نیروها می باشد. این مشخصه رابطه ای دارای ساختار پیچیده ای می شود که باید تلاش کنیم در مسائل داده های ورودی که این مشخصه ها را ندارند تشخیص دهیم. در عوض عامل ثابت را با استدلال های انتزاعی محض تعیین می کنیم. در همه این موارد، بدون در نظر گرفتن روش انجام کار به تعریف و برداشتی از الگو می پردازیم که در آن کشف جنبه های ثابت کار با در نظر گرفتن یک نظام نیروهای خاص باعث متمایز شدن الگوهای خوب از الگوهای نامناسب می شود. یافتن و رسیدن به چنین عوامل ثابتی گاه تا حد دسترسی به هر عامل تعریف شونده در مباحث نظری و عددی می باشد. به همین دلیل باید بتوانیم آن را ترسیم کنیم و در نهایت امر بنا به دلایل ذکر شده لازم هست که امکان تعریف و تشخیص برای المان ها و یادمان ها معماری مبتنی بر الگوهای کهن را بررسی کنیم. کهن الگوها لازم هست تا به طور کامل قابلیت به اشتراک گذاشته شدن را داشته باشند. با وجود این در زمان معاصر هم امکان تبیین الگوهای معماری کماکان غیرقطعی می باشد. بلکه در روزگار امروزی ما الگوهای معماری و کهن الگوها به نحوی آشکار هستند که اشتراک پذیر شده اند.

واقعیت الگوها

بعد از آن می توانیم به صورت تدریجی الگوهای مشترک را مورد آزمون قرار دهیم و آن ها را ویرایش کرده و تبیین کنیم. امکان این هست که با شناخت از طریق احساس و پدید آوردن ادراک در درون مخاطب معماری به صورت ساده تعیین کنیم که آیا محیط پیرامونی ما امکان باز زنده سازی و ایجاد خاطره ذهنی را دارد یا نه. در بررسی دوباره مضامین مرتبط با کهن الگوهای معماری و برجسته سازی جنبه یادمانی آن مشاهده کردیم که روندی ممکن وجود دارد که در آن می توان الگوها را تبیین کرد و آن ها را تصریح نمود؛ به نحوی که مشاهده گر غیر و مخاطب معماری هم بتواند ما به ازای خارجی آن را تصدیق نماید. لازم به ذکر هست که در واقع امر، هیچ ضمانتی در کار نیست که الگوهای مورد بحث ما واقعا کار کرد دارند یا نه. منظور نظر ما در تعریف از الگوهای معماری این بوده است که همه الگوها لازم هست دارای زایش فکری و سودمند و خود بسنده باشند. اما سوالی که در نتیجه تجزیه و تحلیل داده های کیفی به دست می آید، این هست که آیا در واقع هم چنین بوده است ؟

چگونه می توان الگوهای کارکردی و دارای معنای مناسب و محتوا را که ارزش نمونه برداری دارند را از الگوهای دیگری باز شناسایی کرد که در محدوده و تعریف اوهام و خیال و پندار شخصی و غرض ورزی انسانی نیستند؟ به جهت ساده تر کردن مساله، این طور فرض می کنیم که قصد داریم بر سر یک سری الگو به توافق برسیم. نحوه توافق در مورد یک الگوی معماری یادمانی به چه شکلی اتفاق می افتد؟ در بررسی متون نگاشته شده در مورد الگوهای معماری یادمانی، نحوه اتخاذ تصمیم و راهبرد لازم برای جانمایی آن الگوها در زمره کهن الگوها و یادمانی بودن آن چگونه هست؟ با توجه به روند در پیش گرفته شده در مورد نحوه سنجش داده های کیفی پژوهش می توان چنین استنباط کرد که الگویی معماری یادمانی محسوب خواهد شد که در محدوده هر کدام از گزاره هایش به تجربه قابل

اثبات پذیر شدن باشد. لازم به ذکر هست که هر الگو دستورالعملی با شکل کلی برگرفته از زمینه تا نیروهای متضاد دارد و از این مرحله وارد ترکیب کالبدی خود می‌شود. بنابراین می‌گوییم که هر الگویی دارای شرایطی برای ایجاد مضامین یادمانی هست.

یکم واقعی بودن مساله هست. لازم هست امکان تبیین مساله به شکل متضاد آن در میان نیروهایی که در زمینه مورد نظر قرار دارند فراهم باشد. زمینه ای که در آن سایر نیروها نمی‌توانند به صورت آزاد جریان داشته باشند. این خود در بر دارنده شرایط وقوع امر به صورت تجربی هست. دوم مبحث ترکیب کالبدی می‌باشد. بنابراین مشاهده می‌کنیم که تعادل به دست آمده در نظام نیروها و حس انسانی مشاهده گر ما در مورد الگویی که این تضادها را حل می‌کند، دارای رابطه به شکل بنیادی و ذاتی با انسجام درونی آن می‌باشد. چنین سنجیدنی الگوها را آسان تر می‌کند. همیشه به عنوان یک مشاهده گر می‌توانیم از خود پرسیم که کدام الگوها به ما احساس خوشی را منتقل می‌کند و همین حس را می‌توانیم با انسان دیگری در میان بگذاریم یا در مورد آن پرسش مطرح کنیم. ذکر این نکته برای اجتناب از رویکردهای پیشداورانه و اعمال نظر شخصی در امر پژوهش خالی از لطف نیست که سوال در مورد احساس شخص یا پرسیدن در مورد نظر او یکسان نیست. این قضیه در مورد سلیقه افراد هم صادق هست. تنها راه و روندی که می‌تواند به یادمانی شدن صادقانه موقعیتی کمک شایان توجهی بکند، شناساندن همه نیروهای موجود و پس از آن یافتن زمینه ای هست که نیروها در آن بتوانند از سر راه هم کنار بروند. در این صورت الگوی معماری خود جزئی از طبیعت خواهد شد. الگو لازم هست با نیروهای موجود در بستر وقوع خود به تعادل برسد؛ در محیطی که دخالت ذهن انسانی بر وقوع آن اثرگذار باشد. در نهایت امر و در موقعیتی که بتوانیم در الگوهای انسان ساخت به نحوی به تحلیل و بررسی بپردازیم که عاری از نظر و قصد تپهفته انسانی باشد، امکان رسیدن به مرز تعادل و اعتبار و ماندگاری و جاودانگی الگوها برای ما محقق خواهد شد.

ساختار الگوها

در حله ای که متوجه شدیم به چه نحوی به تک الگوهای ماندگار برسیم، امکان دارد که در هر کار یادمانی، ساختار زبانی برای ادراک آن بسازیم. ساختار زبانی مورد نظر محصول شبکه چیده شده روابط میان همین تک الگوها می‌باشد. در واقع امر کل زبان الگوها همان قدر مانا و یادمانی هست که الگوهای تشکیل دهنده آن کل زنده هستند. بنابراین مضمون امکان این وجود دارد تا الگوهای یادمانی را کشف کنیم و آن‌ها را در موارد متعدد کارکردی استفاده کنیم و در تطابق با واقعیت موجود در عالم به عقل و اطمینان برسیم. هر کدام از کهن الگوها می‌توانند در مرکز شبکه ارتباطی با دیگر الگوها قرار گیرند و همین روابط میان الگوها با هم هست که زبان را پدید می‌آورد. مهم ذکر این مطلب هست که در شبکه ایجاد شده در میان الگوها، اتصال و ارتباط میان الگوها به همان میزان جزو زبان هست که خود آن الگوها هم در پیوند با زبان الگوها هستند. لازم به ذکر هست که در واقع امر همین ساختار شبکه می‌باشد که هر کدام از الگوها را معنادار می‌کند؛ چرا که هم موجب تثبیت آن‌ها می‌شود و هم به کامل شدن شبکه و فرآیند شکل‌گیری الگوها کمک می‌کند. نتیجه بحث به این شکل خواهد بود که کار معماری واقعی در جریان طراحی معماری در درون همین کار ساختن زبان نهفته هست. زبانی که در ادامه روند معماری می‌توانیم آنرا با طرحی خاص پدید آوریم. برای

شکل گرفتن و امتداد این روند لازم هست که اول زبان الگوها را بسازیم؛ چرا که ساختار و محتوای زبان الگوها هست که تعیین کننده طرح معماری می باشد. هر کدام از طرح ها و یادمان های معماری به فراخور پرمایگی و انسجام زبانی خود که در ایجاد آن به کار برده شده است، دچار میرایی با ماندگاری می شوند. زمان دست یافتن به چنین زبان الگویی، لحظه عمومیت یافتن آن هست. یعنی اگر زبان الگوها این قدرت را داشت که بنایی را حیات ببخشد، می توانیم آن کهن الگو را هزاران بار به کار ببریم و هزار بنا را حیات ببخشیم.

قدرت ذاتی الگوها

چنان که در طبیعت و محیط پیرامون ما ذرات و اجزاء در سرتاسر یاخته ها پراکنده هستند، در بحث پیش روی ما هم الگوهای معماری دارای ساختار و دوام و ثبات در درون جریان امور می باشند و این موضوع به طور قطع بنا یا شهر را در عین تحول به صورت کلی منسجم حفظ خواهد کرد. به شکل فرضیه و برای تعریف مشخص تر می توان جریان مداوم آفرینش و ابداع الگوها در شهرها را در نظر گرفت. واقعیت امر را هم باید در نظر بگیریم که هر فعالیتی که در تکوین بناها و شهر و فعالیت های درون آن مداخله می کند، تحت تسلط الگوهای مشترک به دست آمده از کنش مردم است و در بیشتر موارد تحت سلطه آن قسمت از روابط می باشد که با فعالیت انسانی مناسبت دارد. هر مورد از روند شکل گیری یک طرح معماری دارای الگویی هست. کل شهر هم دارای زبان الگوی خاص خود هست. هر مورد از کار ساختن در مقیاس خرد هم دارای زبان خاص خود می باشد. بدین شکل هست که قدرت بی نهایت الگوهای مشترک را دریافت می کنیم. ویژگی مداوم داشتن زندگی در شهر، مستلزم آفرینش پی در پی کل از جزء ها می باشد. به همان شکلی که در موجودات زنده، یاخته ها در تکوین اندام ها و کل پیکره همکاری می کنند. در جوامع انسانی هم، فعالیت های فردی مردم در شکل گیری نهادها و گل های بزرگتر به شکل کامل و منسجم خود در می آیند. در شهر، الگوهای معماری و زیان ادراک آن ها مهم ترین منشاء زندگی انسان می باشند. چرا که در روند به وجود آوردن کل هستند و این ایجاد به خاطر همکاری نمودن هر کدام از فعالیت ها می باشد.

شخصیت دادن به فضا

طراحی را به نوعی جریان ترکیب و کنار هم چیدن اجزاء و تلفیق اشیاء می پندارند. بنابراین کلیت یک طرح معماری از کنار هم چیدن اجزاء حاصل می شود. روند به این شکل هست که ابتدا اجزاء به وجود می آیند و در نهایت ما به یک کل واحد می رسیم. تناقض موجود در این هست که نمی توانیم چیزی را که دارای خصلت طبیعت هست از طریق کنار هم چیدن چیزهایی که پیشتر از آن شکل گرفته اند، به وجود آوریم. مکان هلنا و یادمانی را می توان از طریق روندی به وجود آورد که در آن هر جزء در تناسب با موقعیت خود در کل تنظیم شده باشد. هر کدام از این اجزاء شکل خاص خود را به واسطه حضورش در محیط کل بزرگتر به دست می آورد. این روند را تشخیص می نامیم.

طراحی معماری در این جریان عبارت هست از سلسله فعالیت های متوالی که در هر مرحله آن، موضوع معماری مشخص و مفصل هست. در همین روند هست که ساختار به کل تزریق می شود؛ ولی ته به شکل اضافه شدن اجزایی به اجزای دیگر. بلکه با پرداختن به کل و سلسله مراتب دادن به آن در جریان شخصیت دادن به طرح معماری، کل ملزم به زاییدن جزء یا اجزا هست. شکل کل و شکل اجزاء هم زمان به وجود می آیند. رشد چنین هم نمونه ای است از

جریان تشخیص الگوهای معماری در صورتی تصویر منسجم و یکه ای را در ذهن مخاطب معماری ممکن می سازند که نظم آن ها به شکلی باشد تا بتوان براساس آن و با خوانش تک تک الگوها، تصویری تدریجی از طرح به دست آورد. در صورتی می توانیم چنین کاری را انجام دهیم که الگوی معماری با تصویری که بر مبنای الگوهای پیشین در سلسله الگوها به دست آوریم، سازگار باشد. این امر متضمن رعایت کردن سه شرط در الگوها می باشد.

یکم: تقدم و تاخر الگوها رعایت شده باشد.

دوم: قرابت و هم سانی الگوها در نظر گرفته شود .

سوم: اثرگذاری الگوهای مقدم بر یک الگو را ارجحیت داده باشیم به الگوهایی که دارای فاصله مرتبتی هستند .

تجربه در امر طراحی نشان داده که هر قدر سلسله مراتب الگوها با قواعد و موارد مذکور بیشتر انطباق داشته باشند. انسان تصور منسجم تری به دست می آورد. در مقابل این شیوه واریسی امر طراحی، هر قدر که در سلسله مراتب الگوبندی طرح معماری سه شرط مذکور کمتر رعایت شده باشد، تصور انسان از میزان انسجام کمتری برخوردار هست. روند شکل گیری یک یادمان مرحله به مرحله پیش خواهد رفت. در هر مرتبت یک الگو حیات پیدا می کند. یادماتی شدن کار به میزان تکامل کار معماری در هر کدام از مراحل وقوع خود بستگی دارد. در هر لحظه معین از ظهور و بروز سلسله مراتب الگوها، کل تعریف شده ای داریم که ساختار آن ناشی هست از الگوهایی که در مراحل قبلی وجود داشته اند. در مرحله بعد با مساله جای دادن الگوی بعدی در کل و تکمیل نمودن آن کل و ایجاد ساختار در کل مواجه هستیم. شخصیت سازی در کل هست که به الگوی بعدی در دل ساختار کل زندگی می بخشد. در درون سلسله ای که الگوهای معماری را تعریف می کند، این امکان را داریم که در هر مرتبه به یک الگو تمرکز کنیم. الگویی که در مرحله بعدی سلسله مراتب طراحی قرار دارد، به ذات خود با طرحی که تا آن زمان شکل گرفته است سازگار خواهد شد. می توانیم همه توجه خود را در امر طراحی معطوف به یک الگو نگه داریم. این مهم منجر می شود تا الگوی مورد نظر ما به نهایت قوت خود برسد. در این صورت می توان به هر الگوی پیش رو همان انسجام زیادی را داد که الگو را زنده نگه دارد.

نتیجه گیری و ارائه پیشنهاد

شکل دادن یک مجموعه بنا با همین روال ذکر شده در بالا، گروه های انسانی هم قادر هستند با پیروی از الگوهای مشترک ذهنی و زبانی، بناهای عمومی و بزرگ شان را طراحی کنند. به نحوی که گویی همه ذهنی واحد دارند. هر انسانی می تواند در ذهن خود بنایی بیافریند. برای انجام این کار لازم هست که اجازه دهد مسلسله ای از الگوها، آن را بر روی زمین بنا به وجود آورند. جریان ساده که انسان در روند گذار از آن فقط به صرف پرسه زدن و دست و پا جنباندن و فکر کردن به شکل جمعی خود و نشانه گذاشتن بر روی بستر وقوع طرح، می تواند بنایی را خلق کند، بر روند شکل گیری الگوهای معماری اثر می گذارد. این در واقع همان لحظه ای هست که انسان ها در درون محمل زبان مشترک، با هم تصویری مشترک از زندگی شان می آفرینند و توافقی را که این جریان مشترک میان آن ها ایجاد می کند احساس می کنند. هر بنا بعد از هر فعالیت ساختاری در آن قسمتی از مکان وقوع طرح را تشخیص می بخشد و آن را باز هم منسجم تر و کلی تر می کند. هر بنایی که در ابتدای امر ساخته می شود، رخنه های میان اجزایش در حالت معمول خود نامنسجم هستند. اما این رخنه ها را باید برطرف کرد و آن ها را به اندازه قسمت های مختلف آن کلیت بخشید و منسجم ساخت. این از معنای واژه اصلاح بسیار فراتر است. وقتی می خواهیم چیزی را به این صورت اصلاح کنیم، به صورت لازم و کافی بر این منوال پیش می رویم تا آن را به درجه ای مناسب از تحول برسانیم. کل های تازه ای بدید اوریم و کل جامعی که اصلاح می شود بر اثر اصلاح به کلی غیر از گل نخست بدل می گردد. اصلاح در این معنا خلاقانه و پویا و باز هست. این جریان به سان همان جریان ساده تشخیص می تواند کل هایی بسازد که در آن ها اجزاء متناسب با موقعیت شان شکل گرفته اند.

روند یادماتی شدن و جاودانگی پیدا کردن یک اثر معماری دارای محور اصلی و آموزه ای بنیادین هست که اساس آن را دوری از خود محور بودن در امر طراحی و کنار گذاشتن نفس انسانی تشکیل می دهد. در نهایت امر طراحی، الگوها و زبان الگوها و زبان فضا دیگر اهمیت خود را از دست می دهند. چرا که در غایت خود به طراح آموخته اند که فقط و فقط واقعیت محض را در ذهن خود قبول کند. الگوهای طراحی در معماری به ما این امکان را می دهد تا به خویشتن مراجعه کنیم. ان کاری را که طبیعی و عقلانی هست انجام دهیم. الگوهای معماری در عین این که کمک به کنترل نمودن حس و حال درونی یک طراح می کند، ابزار و زبان استفاده بهینه از این حس را هم به طراح می دهد. به کمک این الگوها و مرور آن ها هست که در لحظه اعمال نظر در مورد یک طرح، واقعیت موجود را می توانید بی واسطه ببینید. یادمان با اثر جاودانگی معماری را نه از روی ایده، بلکه مستقیم و بی واسطه از روی مناسب بودن آن می سازید. مستقیم با آن چه که واقعی هست کار می کنید. به دیگر روی، الگوها و زبان فضا در معماری این چنینی حالتی در ذهن طراح پدید می آورد که آن را خالی از نفس انسانی می توان نام گذاری کرد. به قدری به دل خویشتن مراجعه کرده و نزدیک می شوید که دیگر نیازی به زبان الگو و زبان فضا ندارید. همین درس همیشگی لویی کان در مورد جاودانگی حس می باشد. چرا که رفتار در طبیعت به سان خود طبیعت عادی ترین امر واقع در عالم هستی هست. معمولی بودن

و انجام آن چیزی که لازم هست و باید در طرح باشد، می تواند طرح های معماری و شهرسازی ما را به نهایت تنوع و آرامش برساند. مانند طبیعت ساختن و بکر ساختن .

منابع

- [1] Christopher Alexander, Community and Privacy, with Serge Chermayeff (1963)
- [2] Grabow, Stephen: Christopher Alexander: The Search for a New Paradigm in Architecture. Routledge & Kegan Paul, London and Boston. (1983).
- [3] Leitner. Helmut: Pattern Theory: Introduction and Perspectives on the Tracks of Christopher Alexander, Gril (2015)
- [4] Christopher Alexander, Notes on the Synthesis of Form (1964)
- [5] Christopher Alexander, a Pattern Language which Generates Multi-service Centers, with Ishikawa and Silverstein (1968)
- [6] Christopher Alexander. Houses Generated by Patterns (1969)
- [7] Christopher Alexander, a Pattern Language, with Ishikawa and Silverstein (1977)
- [8] Christopher Alexander, the Timeless Way of Building (1979)
- [9] Christopher Alexander, a New Theory of Urban Design, with Neis, Anninou, and King (1987)
- [10] Christopher Alexander, Foreshadowing of 21st Century Art: The Color and Geometry of Very Early Turkish Carpets (1993)
- [11] Christopher Alexander, the Battle for the Life and Beauty of the Earth: A Struggle between Two World Systems, with HansJoachim Neis and Maggie More Alexander (2012)
- [12] Herman Hertzberger, Lessons for Students in Architecture (1991).
- [13] Herman Hertzberger Space and the Architect: Lessons in Architecture 2
- [14] Herman Hertzberger, Space and Learning (2008)
- [15] Arnulf Lüchinger, Rijk Rietveld, Herman Hertzberger 1959–86, Buildings and Projects, The Hague (1987).